

و آنرا در سبست رفت چه خوانند صورتش در راک مالازی بود صبح ناکشیدیم
خویشم باریک کمر آراسته و پیراسته بصورت و لباس و مار طرد کردن انداخته
چهارم بلا اول حالت اسب و ترسیدار به فکانه اندوهی سر رک م بود
و سر و هیئت کره است و آنرا در سبست در او ابل روز خوانند صورتش در راک
زنی بود نازک اندام سیاه فام کلنگی با سه هر مفت کرده و نگار بسته در و گاه
وصال منظر ناکشیده ششم بیست و پنج حالت اسب و ترکیب سر مار به فکانه
په ده بی سر رک م سرخج کره است و آنرا در سبست در نصف شب خوانند
صورتش در راک مالازی بود از هیئت فرازنده و در فراق نایک بسیار مغرور
و بنجواب و خورشید و منها و هیئت الام ناکشیده و مار طرد کردن انداخته
جانب دیگر رسیده که طرد در پیش رزم ده کرده و راکشیدار بیکر اول
حالت ناکشیده بود ترکیب سر مار به فکانه رک م پ ده بی باشد و سر رک م
آنرا در سبست در دوم هر روز خوانند و آنرا در سبست سر رک م پ ده بی
و سر رک م کره است و صورتش در راک مالازی بود صاحب حسن صورت و رنگ

بزبور آراسته و سر آسته و از غلبه شهوت و جوش جوانی در خوابگاه نایک آمده و بخت
 و بخت نیت حواسه و دینم کامود جات اسپنور و نیکبیه با همفکانه ده بی کم
 چه س باشد و سر دینو کریمه او و ازادر کریمه رت در دینم بهر بن خواب و صورت
 در راک لازمی بود و زرقام خوشتر اندام ساریر سرخ و انگلیس فیه پوشیده و اجاره
 آسرت به جوشیده خایف و ترش و در خسته و کربا در صحنه منظر نایک نشسته
 سیم نیت جات اسپنور بود و نیکبیه با همفکانه آسرت ده بی کم که
 باشد و سر کریم کریمه او و ازادر کریمه رت در آخر روز خوانده صورت در راک مالا
 زنی بود و سر حاکم نو خواسته و بزبور آراسته و سوار بر اب لباس مردان پوشیده
 در جگاه نمشرد و کشته بر دینش کوشیده چنانکه که اراجاب او در بود و در
 سر با نیکخانه آن سر که م باشد و سر نیکها و کریمه او و ازادر کریمه رت
 در نصف شب خوانده صورت در راک مالا جو کنی بود چادر سر داشته و لباس سر سر
 جو کبان پوشیده و مار در چادر او بچیده و از خشار و و کلمات اگر دیده و نصف ماه
 در میان خانه و در صحنه و در صحنه و در صحنه و در صحنه و در صحنه و در صحنه

نی سر که م پ ده باشد و سر که م دگر به او و انرا در کریمت در هر اول
و صورتش در راک مالا م در بود و سفید دست نمبر پنجه در دست راست داشته و در ایستادن
برکنده در دست چپ گذاشته و با دوش در بر او استاده و بر شانه
و رانیه با سر بر راک نمبر است اول ماله رجات است پس بود و در دست
بافتگانه است سر که م پ ده نی و سر که م کریمه است و انرا در همیت در
سیم هر روز خوشند صورتش در راک مالا م نی بود و کل اندام سرخ قام بسیار زر و در
و تماشا از نایب جدا شده باز تا حصه خنده سر در خفت نمیده و چشم مار و
جانش که بود و در کتب است که سر که م پ ده نی باشد و سر که م کریمه
و نزد جامع الکتاب زینتیش و م ک رس نیست و سر خیم رح و انرا
در همیت در آواخ روز خوشند صورتش در راک مالا م نی بود و لباس خود و ماله
زیر سینه و مار کل در کرد انداخته در وعده گاه وصال منتظر نایب است و در و اجاره
سنگ و یغاس رجات است که بود و در نمبر سر با شش گانه اثر
سر که م پ ده نی در ک باشد و سر که م کریمه است و انرا در همیت در آواخ خود

صورتش در راک مالازی بود بویکنی فرا وزده و بلباس سرخ در فرا و ضعیف و نحس
 تنها بر کنار درخت موله بر نشسته چهارم بست جات است پیر بود در
 سر باغ فکانه اسرک م به ده بی باشد و سر که هم کر به ده دست و انرا
 در روز ما نیست در نصف روز خوانند صورتش در راک مالام در صبح و صبح
 بلج سبزه فام لباس سرخ در رتاج مرطاب و سر سر مورانه در دست و از سر
 ست مار کل در گرد انداخته و در صبح باغ باز مار قاصد خوشایند و غنیمت در
 برداخته در دست حب بهر تنه و دار و در لهو لب و خنده بود مار نام و نوا
 و نغمه و رقص و رواله در راک مالاکثر بجای اسرک گنجی صوت کاهنه یا صفای
 هم اسرک و رجات او بود در شب اسرک فکانه اسرک ده بی سر م ب
 و سر و همت کر به اوست و انرا در هیمت نام هر روز خوانند صورتش در
 زنی بود مارک اندام سیاه فام با سار سفید کهور کافور در بد کرده مار باطل
 در دست و با شتر خنده و هوای سر را جو را بسته پیش آب بر فله کوهش و زرد
 از محقق حاتم است فز که سر باغ فکانه اوست که در ۵۰

والله اعلم وراکنی بر سر راک نیز پنج است اول نهنگ بنا بر قوفای عقبه مغموم
و پوشیده و کاف تا زیر حقیقه جانت استیونیت و نیز تیب بر مار بفقاعه آن
سر رک م سه ده نی باشد و سر کهرم کر به دست و آنرا در بر کمار در صوف
صور نشور راک مالاز نی بود بوی کجی بر بلا طفا حرات فرا و ستر از برک کل نشور
و بر آبغفار و سبب افکانه دوم مار جالار او نه بود و ترکیب بر مار بفقاعه
ده نی رک م با و سر و هیوت کر به دست و آنرا در بر کمار در صوف حواس
و نیز دایر نحیف خواند نشور در همه وقت از او قایل و نهارد و استیون حواس
و در استغاریت خواننده مار زمانه هم میشت صورت نشور در راک مالاز نی بود
جوا از در و فرا و نایک ضعیف و زرد گشته و از کلها صنف همه زبور و کر با و
با سار بر نواز آ در باد نایک کتج فرا و نشسته سیوم کوجر حان سبب
و نیز تیب بر مار بفقاعه سر رک م سه ده نی است و سر کهرم کر به دست
و آنرا در بر کمارت در هر اول روز حواس صورت نشور در راک مالاز نی بود حواس
باریک میانه نشور حواس الحی انکبار زرد و سار بر سر خم پوشیده و از هر جهت

[illegible]

دویم بست سیوم نجم چهارم بهر دو هم میگوید سم نشناختن را بر
 از جمله را که سر و بهر دو و میگوید معانی بنویسند و بست را که در است
 از جمله را که سر و نجم و نشناختن را از جمله بنویسند و را که سر را که معانی است معانی را که
 که را که سر را که سر اند اول و در هر دو هم میگوید بقم کاف ناز و سکون و او
 و لام مدوده و یا مفتوحه و لام موقوف سیوم و هم بقم و ال ثقیله و سکون و او
 چهارم مدینه بقم را و فتح و ال خفیه منته و را متصل مدوده و او سکون و او
 نجم یا سکون سم و سکون و را که سر را که سر اند اول و در هر دو هم میگوید
 و او نمونه و ال خفیه منته و او مجهول و لام سکون و یا سر و بعضی را اند میان سر و
 دویم کاف بقم کاف بقم خفیه و میگویند و کاف ناز خفیه سکون و یا سر و او
 سیوم بست چهارم کوندر غم و ال ثقیله مدوده و میگویند
 و کاف ناز خفیه سکون و یا سر و سم و سکون و را که سر را که سر اند
 اول و دویم سیوم و سیوم بهر دو هم میگوید سم نشناختن را بر
 و را که سر را که سر اند اول و در هر دو هم میگوید سم نشناختن را بر

نجم کرنا هر در معارف ابر را کانه اگویند ششم رکت اضا و انفر ابر کانه
 بنفشه اول شکار دوم مدر ابریم کامو چهارم و پنجم سر نخم و یومین
 ششم دیو و اورا کنیر بارش تار ابر منبر سر اول تر و پنجم دوم طلوع
 سیم دور چهارم بر ما نجم شد در ششم سند طار و منبر بار ابر کانه
 و کانه ابر اندر سائر در هفتامت نوشته شده ماند که اخلاقی خاندن و حجاب
 در برت راک که سر و پیر و میانه باشد و با نق و هر دم راک اند و در
 سر بخار کوند و سنرا و سارا و کله و کله نوشته شاید که یکده عباد
 از بهار باشد و در بر بار پیر و بخار غلک و پور با پنجم و سوا چهار منبر و کله
 و لنت و مالوس و طاول نوشته و باشد که طاول و طاول و باشد و در بر
 میانه بخار شت مار ابر و سنرا ابر و کله و کله و مار و او حل هرت و
 و در بر راک دیگر که اخلاقی منبر ابر و سنرا و در بر راک نوشته و بخار
 سوا و سنرا و از جمله منبر ابر نوشته و منبر ابر و سنرا و در بر راک
 و منبر ابر و در بر راک و منبر ابر و سنرا و در بر راک و منبر ابر و سنرا

من تک نوشته این بود اختلاف پیرا درین است و بنویسمت در العالم
در اکهارا کنتر او پیرا که در سیم است بحروف و حاکات که اندر اکهارا کنتر
شمار که سابق در کفن نه است نوشته و اسیر و سبت و نجم و هیر و مکیه
و نشت نار ایر اند بحروف و حاکات که سابق ازین جمله است که سر و هیر و مکیه
مطابق بنویسمت و کفن نه است هر چه اند و سه راک و دیگر که تحت و حم و نشت ایر
فقط مطابق کفن نه است و نیز هر راک ایر اسیر کنتر و اند حاکات کنتر با سیر
اول مالور و بجای لام نیز استعمال کنند و مار و اخوند و ویم زنجی و نیز قافیه
در ادب مفصله و بار موصده خفیفه مفنوم و بار سروف انرا در متعارف نیز گویند
بیم کور بر چهارم که در انجم مد هماه ششم هماه پنجم بار غم خفیفه و بار ممدو
و در انقباض ممدو کاف ناز خفیفه ممدوده و در بعضی نسخ باهند کاف بوند و در متعارف
بهند کوبند و بجای و در انقباض استعمال کنند و راک کنتر با سیر است اول و سیر
و در کور سیم نیز در متعارف راک نیز خوانند و در کور سیم
سیر نیز نام ممدو و در انقباض استعمال کنند و راک کنتر با سیر است

بدون کاف که استهلا کنند و در کوبیدن بار مودف آف نیم لک نشسته و
 بهار مگور و نوشنونه و دال مشقه مضمم و دال مجهول و لام مگور و بار مودف و در مسار
 بدون بار آخر استهلا کنند و هند و کوبند و در انقباض بار مودف اول بهر و در
 کج نیم کاف بحر خفیفه و نوشنونه و جیم ناز خفیفه مفتوح و را مگور و در مسار بحر کوشه
 و او مودف استهلا کنند و کوج کوبند سیم بهر و بار مگور و بار مجهول و او مگور
 چهارم کج نیم نکال سیم بهر و بار مودف خفیفه و سکون و لام مگور و بار مودف
 و در بار انقباض سیم اول بهر سیم دوم بهر و سیم کرانی در کانه باشد
 چهارم بهر سیم ماسر بر سیم بت منجر و در انقباض سیم اول ماسر
 و سیم سوره سیم ساد در سیم کوسج نیم کاف ناز خفیفه و سکون و او
 و سیم مگور و کاف ناز خفیفه و بار مودف و انزاد در مسار مگور و کوبند
 نیم کند بار سیم هر سیم کاف نیم و سکون و او کسر سیم مگور و نوشنونه و کاف بحر خفیفه
 و در انقباض سیم سیم کوسج نیم کاف ناز خفیفه و سکون و او کسر سیم مگور و نوشنونه و کاف بحر خفیفه
 و در انقباض سیم سیم کوسج نیم کاف ناز خفیفه و سکون و او کسر سیم مگور و نوشنونه و کاف بحر خفیفه

را که شش خانه است با دست باندک اختلافی چنانکه برهنه و کلاه و سارنگ
بجای هر دست سابق از جمله پیرانند و بسیار که بحسب اول بند است فقط در دست
از جمله رانج نوشته و بی آنها دیگر بنده نگاشته و راک و راکتر و پیر و بهار جا که
بجای پیرت است نام را که پیرت مجتهد در بر علم و راکها بر کلاه است معانی بنویسند
اول بهر دو دوم مالکوس سیم هند و چهارم و یک پنجم سریش ششم سبکه
و هر راک پنجم راکتر و هشت پیر و هر یک پیر از یک بهار جا که عبارت از شش پیر
دارد و پیر بنور راکتر را راکها بنور راک را راک بهر دو از پیرت پنجم راکتر و اول
دوم لک سیم برابر چهارم بهر و پنجم بهر و راکتر را مالکوس اول کور
دوم دیام صحر و بعضی دیام و نیز گویند سیم نور سیم که با پنجم و پنجم کوهه
و راکتر را پیر و راک اول نام کلی دوم مالکوس سوم اساور بر چهارم و راک
پنجم راکتر و سید راک اول که را دوم کور سیم گویند چهارم کور
پنجم راکتر و راکتر را راک سیم و دوم کافر و ششمی
چهارم پیران بنور و پنجم پیران بنور و ششمی و ششمی و ششمی و ششمی

نجم سرخس بر سر بند و سکنه را و با بر نفوذ و ناز فوق و با بر موقوف و رکنه را
 میکنه راک اول ملاز دوم سازه سیم دیچه چهارم رت بدیه پنجم را
 و سکنه ناز فوق و با بر خفیه و با بر موصده خفیه و لام موده و با بر موصده نقشه نجم کاویار
 بکاف ناز خفیه موده و و او مکور و با بر موقوف و سید مکور و با بر موقوف و با
 بنه و با بر موصده راکها راکها راکها راکها راکها راکها راکها راکها راکها راکها راکها
 دوم کنت سیم هر که چهارم مدهو نجم بلا اول ششم بقال پنجم
 بهاسم ششم نجم و بهار جابا راکها راکها راکها راکها راکها راکها راکها راکها راکها راکها
 سیم سوره چهارم کنه راکها راکها راکها راکها راکها راکها راکها راکها راکها راکها
 پنجم مودر بهیم مکور و با بر موقوف و و او مکور و با بر موقوف
 و بنه راکها راکها راکها راکها راکها راکها راکها راکها راکها راکها
 زنجیر نجم سبانه اسم سبانه سبانه سبانه سبانه سبانه سبانه سبانه سبانه سبانه
 و بهار جابا راکها راکها راکها راکها راکها راکها راکها راکها راکها راکها
 سکنه راکها راکها راکها راکها راکها راکها راکها راکها راکها راکها

را که شش خانه است بویست باندک اختلافی چنانکه برهنس و کلس و ساندک
 بحسب هر دو است سابق از جمله تیر دارند و بسیار که بحسب اول تیر است فقط در بر
 از جمله رانج نوشته و بجای آنها دیگر تیرها گذاشته و راک و راکنیز و نیز و بهار جا که
 بحسب هر دو است نام را که بهیست بخشد در بر علم و را که هر دو را بر تیر است چنانکه
 اول بهر دو دویم مالکوس سیم هند و چهارم و یک پنجم سر ششم سبکه
 و هر را که پنجم راکنیز و هشت نیز و هر یک نیز از ایک بهار جا که عبارت از شش تیر
 دارد و بر شش تیر را که اندک و راک بهر دو از بر تیر پنجم راکنیز و اول ^{ماده}
 دویم لک سیم برابر چهارم بهر دو پنجم به یک و راکنیز و مالکوس اول کور
 دویم و چهارم و بعضی و یاد و نیز کونند سیم نور سیم که بهیست و پنجم کوهبه
 و راکنیز و راک اول رام کلی دویم مالا و نیم اس و بر چهارم و راک
 پنجم راکنیز و راک اول کد را دویم کور سیم کونند چهارم کور
 پنجم راکنیز و راک سیم کور سیم کاف و پنجم تیری
 چهارم پنجم راکنیز و پنجم راک اول کور و ثانی پنجم و ثانی پنجم و ثانی پنجم

نجم سرختر بکسر سید و سکون را و با بر مضمون و ناز فوقانی و با بر موقوف و رکنی را
 میگیرد راک اول ملار دوم سائیک سیم دیج چهارم رت بدیه پنجم را
 و سکون ناز فوقانی خفیه و با بر موصده خفیه و لام مسوده و با بر موصده ثقلیه و با بر
 بکاف ناز خفیه مسوده و و او مکتور و با بر موقوف و سید مکتور و با بر موقوف و سید
 بنز و با بر جا و با بر کاف و با بر ت و با بر ن و با بر و راک اول دیون
 دوم لنت سیم هر که چهارم مدهویم بلا اول ششم بکاف پنجم
 بهاس ششم نجم و بهار جا و با بر شکانه بنز و با بر کاف و اول سواد دوم بلا و
 سیم سوزن هر چهارم کنه و با بر نجم اندا هر ششم بهل کوه و با بر پنجم و با بر
 ششم تیر و با بر مکتور و با بر مجهول و با بر موقوف و و او مکتور و با بر موقوف
 و بنز و با بر مکتور راک اول کندار و دوم سده سیم مکر چهارم
 زنجیر و با بر سیدان اسم سیکت طلبه پنجم مایه کور و ششم کامود
 و بهار جا و بنز و با بر کاف و اول دینا و با بر دوم مایه و سیم و با بر چهارم
 مکتور و با بر کاف و ششم کندار و با بر پنجم بهیم و با بر ششم کامود و با بر سیدان

اول بیت دوم مالو اسیم مارو چهارم کسر نجم که در
سهم نکت دهر هفتم یک دهر ششم و یواز بهار جا نتر مار
اول لیلایه دوم کبر و سیم حتی چهارم بورای نجم مارا و بیسم تر
هفتم و یواز نهم ستر و ستر و یک اول کیم دوم نند
سنت مارا چهارم بهار کرا نجم پهر و دت سیم ر منقل هفتم
منقل شتهد شتم ادانو و بهار جا نتر مار
دویم و نتر سیم مالو کبر چهارم بهوای نجم نوهر شتم ایمر هفتم
نهم همر و نتر ستر راک اول ستر و دویم کولا ایلیم ستر
چهارم ستر و نجم راک سیم که یک همر و سیم شتم و یکار
و بهار جا نتر مار
نجم سیم کیم هفتم سیم بهار شتم ستر و نتر ستر
اول کلام دوم کبر سیم سیم چهارم بورای نجم کاهنا
و بهار جا نتر مار

سراز فاعل است را که و مجده را کنیز را فاعل است اولی اولی اند که بشنید مقبول است
بهاست با بوده اند و الکر علم است بحیثیه فصل سیوم از اصل دوم را که او
که موافق فهم از ناقص و عقل قاصر از ضعیف جامع از دور را بدار و بحسب خدای عظمی
جنبه نوابغ عالم مقدار وزیر الما که باقی است و سامع است اخبار و ماها را
فرموده است و ثابت گردیده گشته است هر چه در خط تو افراشته است را که
از روی موافقت زکما را است از روی سر نهاده و مور حتما که با یکدیگر رابطه داشته
باشند و در ارتباط هم دیگر را از نجف بحضور اکثر و افشا از فرزند از روی است و گویند
و بواسطه خسته با استعمال آورده شده نموده چه تا که استراک از رنگ را کنیز را که خود
نیت است را کنیز را بد استراک منسوب کرده شود و خلاف است با قدیمه هر دو را خنثی است
بعضی را کنیز را که خود نیت فافهم و تعقل اگر میسر از بد لاکه را کنیز را هر دو را
نزد از نجف است اول و دوم که نام دوم است از نجف که
رابطه کل با هر دو را که خود و الف از روی فهم و ناخیر است با خود و الف را که
از رنگ است و سعه مظاهر آمده و گشته است نسبت از آن کوطن از نجف که

نیز از کندار را کنیز بوزج و باقر میبندد و ویم را مکی که نیز نسبت به باراک مکرر ده
و با وجود قیاس کشیده را شش با کندار را کنیز اول ایضا و او چار را کنیز اول که بهر دین
او چار شش از شش دین است مثل او چار را که خود سر خاله از مناسبت نباشد
و فرزند صورت در آن از رو تقدیم و تاخیر شش و سر ته است بهم که در کمال
نسبت به باراک خود البته مثل را مکی مکرر در آن و در بر از رو تقدیم و تاخیر شش
چهارم است که ایضا ربطی دارد باراک مکرر از رو بر سر خود او چار شش که از
نجم است علیحدت است از از را که نجم کند و آن نیز بهبوط است باراک مکرر
از رو بر سر کم و غیر است در آن از رو تقدیم و سر شش است اما در آن که از آن
ارتباط است باراک مکرر از رو بر سر شش است و او چار خود جدا در آن از تقدیم و تاخیر
دویم ماکوس را که در کنیز است اول ماکوس است که بهینه رنگ را که مکرر با خود
از رو بر سر است و لا رکیب و نجم که از را که مکرر رحمت اند و در کنیز خود و اخل و است
علیحدت کرده اند از را که از را که دوم در سر است و نیز نسبت کنیز سر خود
باراک مکرر و اول که از را که مکرر است و در بعضی است که سر سر و در است

از بر و بارک خود سیم و بیج حال و مثل حال او است از و بر نسبت ملک
سرد همزبانه مثل مدح مالکوست چهارم سوا و نجم سکه و حال هاله حال او
و تقدیم و تاخیر سیم از هم فرو نموده و نیز توافق بارک خود از روی
مناسبت سیم با کوی مثل سیم با کوی بارک که نسبت سیم علاوه بر آن
ششم است از بر و نیز مناسبت سیم با خاص بارک خود که سیم مدح و کمال
بعینه مثل مدح و کمال مالکوست سیم هند و بارک و از کثیر است اول پور
و ربطش از روی تمیز سیم با خود بارک و پور با ضافه سیم که ب و سیم
و تیر مدح سیم و پور سیم است از سیم تکرار که خود جدا شده از خود
دویم است که نسبت سیم و بار بارک هند و از روی موافقت سیم با کثیر
از زنده سیم و از تمیز است کوی سیم که ب و سیم است پور سیم و از کثیر
سوم است که نسبت سیم با مالکوست خود از روی سیم سیم و تیر مدح
جدا شده از بارک خود چهارم سیم و سیم از جهت سیم با کثیر و تیر
با دخال سیم و کثیر و تقدیم و تاخیر سیم با کثیر سیم که ب و سیم و تیر

و از و خبر بادی رکهب و بنج که ماه کاه میر آمد در راک مخروم است رکهب حدیث
 از صورت هند و لوراکتیر یا راک اول که در ریه بینه صوت سر راک
 مکر از تقدیم و تاخیر سر و از مکرار رکهب و بنج جدا شده است و لجه در دست یاقه
 و قسم ناک از اقسام ثلاثه مثل داده که ناک نه آنت که از انترام
 بر آید باشد و بلکه ناک آنت که رنگ از راک دیگر داشته باشد مثل
 راک که رنگ کور دارد و چنانچه حب تحفه الهند نوشته شبیه
 بر بر مقوله دارد میشود این است اعتراض قاعده شبیه آنت که وجود شبیه
 بوجود آمد مقدم باشد بر شبیه عکس آن که در مقوله حب تحفه الهند یافته می شود
 که او سر راک را شبیه قرار مله و کور را شبیه به حال لاکه کور بر راک
 سر راک است و راکتیر متولد از راک باشد با لاتفاق و چنانچه حوا متولد است
 آدم علیها السلام بر شبیه تولید زوجه از زوج متفهم است از شبیه
 حب کتاب درت شبیه است که در مقوله حب کتاب هوکام
 و قوا در حدیث که رنگ راک دارد و در سلمه قول حب قول گفته

که تشبیه مکرر از صاحب کتاب بعد از تالیف را کنی مقرر بوده باشد از روزی که
بازنگ را کنی مقرر چه هرگاه که کورس از رنگ است متولد است یعنی که سر نیز
از رنگ کورس رنگین باشد هر کفیه پنجم گفته که سر را رنگ و در نظر رنگ
چند خدیه خوشحال و آفته معنوی نزد که عاشق آفته کمال عشق عاشق است که معنوی
عاشق کرد و اندیش در حال هر چه از معنوی سرزند به جو عاشق باشد متصور شود
و تشبیه تشبیه او چنانچه حال عاشق میسر باشد معنوی که در دنیا در حال هر چه
عاشق سرزند راجع به معنوی باشد و معلوم کنند که عاشق بر سه قسم است
که یک عشق اهل علم است و آن است که در عاشق بود و از آن است که قصه
اشعار همه در هر دو نفر است بود و از دویم عشق محرم است و آن چنانست که
نمرد و عاشق او باشد چنانچه در اشعار فارسیه توصیف خط و زلف موجود است
سوم عشق هند است و آن عشق عجب نبود که در عاشق و با و از آن است که در هر دو
و در هر دو و فعال و غیره بینا باشد بیوم و در این مفسر و صاحب تحفه
کمال عشق که در سر این اشعار از قول مکرر هر رنگ کورس و در

پس بپسوندن و تا کفر در آن حرم یورده اند این مناسبت است با سر از رو و تعدد
 سر و تغییر بعضی از آنها در بند و بستن آنها تقدیم و تاخیر موی و نور و
 دهبوت جدا ساخته اند از راک که سیم کور که سده مد هم خست
 از او اشغال با قریب به مخصوص رکب و نجم در آن موافقت پیدا کرده بار کثر
 و تیر شدن و دهبوت جدا ساخته اند از آنچه دهبوت راک که کور کور است
 چهارم بر آن که گفته باشد چه مد هم رجبت است از او ترنیب با قریب
 موافقت با راکش و داند و تکرار رکب از ما و این ساخته اگر چه رکب
 در ما و این موجود است نه با کثرت پس تکثیر رکب موجب تفرق است
 از ما و او عدم سده بود مد هم علیحد نمود و نجم ما را ترکب و تنب
 موافقت سر با رنجخانه انتر موافقت ساخته است آنرا باراک است و حجت
 رکب و دهبوت مخفی لف جدا نمود انداختیم پس موافقت
 نازک خود از رو و رنج و کثرت و مخفی لف است از تیر شدن و تنب
 و در کثرت با راک اول ماده که نسبت نامه دارد و باراک که

از دوسم با نخکانه و سر نهاده خود و مکرار رکب جدا ساخته از از رکب
و کرده ماده بعینه میگذارد رکب است دویم کوزه است درست و ایضا میگذارد
از دوسم با وز بادیه کند و دهم کوزه موجب سبب است از آن
رکب نیز کوزه است در رکب مکرر ششم سده سبب که باز شده
بارک خود از دوسم موافقت اکثر سرهای نخکانه خود یا سرهای نخکانه را
مکرار دهم کند و مکرر او بنور شمع جدا ساخته از از او فرو برد و در
است که دهم و کند مکرر چوب از بند رابنه و ایضا دهم و کند مکرر
از سبب سرهای سبب بند رابنه او باشد و سده سبب که گاه چنانچه
ربطه چوب از دوسم با بارک خود و ایضا از دوسم تقدیم و تا خبر سرها
چشم است که مناسب است با سبب رکب مثل مناسب بند رابنه است از دوسم
تقدیم سرها و فنی لغت از دوسم بعضی سرهای رابنه سرها و بعضی سرها و بند رابنه
ششم کوزه مناسب است با سبب و ایضا از دوسم سبب سرهای نخکانه را
با خود مکرر آید و دهم در فرو برد است از رکب این و مکرر از سرهای مکرر

از بند رابنجه در کتب نایب راک اول جهانانست و انرا قریبست و مره بانست
بلکه هشتانست که با ترم همجه با سده و مفار و ابر را همجه است و همجه و همجه
نسبت است ظاهر از رو بر قعد و دوسر و تقدیم ناخبر سر با همجه و جدانشده است
همجه که نسبت است و ثاب و الله در سر ادرت خود مکرر است مدیم از بر فرو
همجه که نسبت است انرا با راک فرور از رو و تفاوت سر با خصوص از کرا همجه
تفاوت انرا با راک همجه از رو ناخبر و تقدیم سر با همجه است که موطبت بر خط
بانست از رو تقدیم سر با خصوص که کم و کاست است بود استیم است که این نسبت از
مخلف است که نسبت موافقت سر با و نامدیم است از نسبت نابود کرد صورت
این بود نموده بعضی بجای هوای کوبند که سرفرو زار است انرا از انرا همجه و
جدانده همجه نسبت را با همجه بانست و این نجف مناسب در نظر آمد و نوشته
و الله العلم بحقیق الحال انهم قلیل از رسم نوین تا رسم می سازم در فصل دیگر
ماطون و در وقت حاجت اللطیف این فریاد آید من الله لتوفیق فصل چهارم در کتب
و این طوطی خیل نادر و غریب است که گم شده بدان فایز گشته و انرا در صطلاح این فریاد است

[illegible]

سبک دوم کونیه و هرگاه که سر کهرم سه چند از انداز کهرم اول غیر شود
 هر هفت سر را باندازد با تمام نشسته سبک هم خواند هرگاه خفیه در بنا و هرید
 از هر راک که باشد یا خیار و غیره همچو نویسد اول از ته لفظ الله اکابر هم
 که اکثره ف نه از اصل خود در سر آید پیدا میشوند بر سر و نویسد و ف نه
 که سر و ف در آن نیز در کار است تا صاحب ماترا تا نال با سانی معلوم شود بر سر و ف نه
 از این اعلی که کد لم سه سر آید میشود از کهرم و کهرم و غیره تا کله علامت
 بر سر و ف نویسد سر اگر آنرا سبک اول است علامت آن یک مد مقرر شود
 بر سر و ف نویسد و اگر سر و ف را سبک دوم باشد علامت آن در سر و ف نویسد
 و اگر سر و ف را سبک سوم باشد علامت آن سه مد بر سر و ف مقرر کند بر سر
 آن سر را اگر سر و ف رسیده است علامت آن یک نقطه بر علم سر کند و اگر سر معلوم شود
 علامت آن یک نقطه بر سر نشاند و اگر سر و ف رسیده است مد فقه و جبهه تورم است
 و اگر سر و ف رسیده است علامت آن یک کره بر سر مقرر شود اگر آن کوه
 یک کوه و اگر آن کوه است سه کوه بر سر علامت سبک و سر و کوه و غیره

نشده سه در یافتن و در باب جفت و دوت و گره و پخت را
که از جمله ضروریات است چنانچه در کتابخانه و اندانها گشت و گشت و نال
بدون این اسکال معلوم و توضیح صورت معلوم در فصل نال او می نمود و خواهد بود که
محبض و ریات به قلیل از احوال اسکال می گشت نوشته می شود چه زنی و آن که
سکل هفتم ترث که سکل ششم ترث که هشتم حصه که باشد علامت سکل هفتم
بدین شکل از اسکال بازده کانه زمانه مال که ربع ماز از روح که ماز باشد
بیان نموده می شود و آنچه همزه و توتو موقوف است که چهارم حصه که علامت است
شکل هلال نوبت بدین شکل و صورت و رت را که درت بدال خفیه
مضموم را که مکتوب و نابصورت صفر رقم نمایند بدین شکل و لکه که بضم لام و
سکون کاف بحر فقیه است شکل الف بدین شکل او را که که کاف بحر خفیه
و سکون را بصورت همزه بدین شکل و و است را که بضم مایه بحر مضموم و لام
و سکون تا فوقانی خفیه باشد اگر چه شکل همزه نوبت بدین خط می خوانند
سازگار با سکل همزه وصل نمایند بدین شکل و سزانه از اربع ماز حساب

و درت را نصف ماز او درت برام را سه ربع ماز او در شکل با وجود صورت
 صغر خطی حرف از چهار استاسم از سر وصل کند بدین شکل ۱ و لکبه را بر خود
 حکات مکرر یک ماز او درت یعنی مقدار تلفظ از ایک درجه اعتبار کند بمیدان
 لکبه برام را یک ماز او ربع ماز او حساب کند و در صورت با وجود صورت الفی بدست
 خطی حرف از چهار استاسم از سر وصل کند بدین شکل ۶ پس موافق شکل کسره
 و ی حرف تا و کت و هر بد و خیال و زوت و غیره موافق است اسکا مکرر
 آمده و اقصر باشند مکرر نه درت برام و لکبه برام نسبت بار یک نر از خود
 از نظر عوام نامحسوس و نامدرک خواهد ماند مگر خواص اهل فرا از تیز بام و زمانه که
 با دراک خواهد آمد بنا علیه حس درت برام و لکبه برام را زمانه که
 نفی نه است و هشتم حصه لکبه ماسه مشبه در شکل جلد که در بعضی خیال و در
 وزانه و شب و در کت تار بکار آید با دراک استعداده خواص موسیقار یا موقوفه
 از این نه است و درت و لکبه و کز و کت کفکود اند که در نوشتن ماز و فصول
 و زوت و اشکال احاطه در اسکا مکرر ماز او درت برام را اول را که اول را که

بهر صورت تفصیلا مرآید بشود که روبرو رک مهر در از انجا مورچین که مورچین سر
که هر کرامت نچه صورت و روبرو مهر و در آن ظاهر نموده اند و در آن سر رک م پ
بهر حال که در این رک مهر و هیئت کریمت و سر کنند و انتر سر که هر یک بناس
چه که به مختبر خانه رک مهر و هیئت است و بهر هیئت مهر و سر با در رک مهر
پس که به عبارت از آنست که صاحب خانه را آرام و قرار بکند از خانه باور آمد از آن
و در آن در آن و انتر که مقابل میباشد در آن مقصود از آنست که یعنی چاهر سابر و
بکمال لطافت در بد آنست بهیچ سر کنند و در چاک مهر است بکمال
سابر و در رک مهر باشد و بناس که بمقابله انباشت و بهیچ انعام در لجا
ملاو از انعام نیست باید که بهیچ در آن رک مهر و سر که هر یک انعام باشند بلکه انعام
در جمله رک مهر و سر که هر یک مالد فحه نوشتم از حقیقت که انتر معمول فدا مار اعلا
و بعضی خصوص مغیبا اینست که اجار ناراک مهر را از سر کنند و در آن انتر رک مهر
نماند بهیچ از انتر تا اول رک اول را و در آنست که بهیچ سر که هر یک
که بهیچ سر که هر یک بهیچ سر که هر یک بهیچ سر که هر یک بهیچ سر که هر یک

آ آ و ط او ام نا آ نه
 ک ک ه ا ط ا دگر چ ک دگر
 نام چهارم جهوی که او حارشی از هر سر یکم باشد مناسبت و آن ابر
 اننه نه ریر نه نوم نه ریر نا نه
 اننه نه نه نه ط ابر ریر نه نوم نه ریر ابر
 ابر ابر ابر ه ابر ده ط چ ابر ه ابر ک ک ه
 نا نه نه نا ا و او ام
 ک ابر ابر چ ابر ه ابر دگر
 نام بهر و بباراک و روپ که راکنه اول بهر و راکنه
 ا نا نه نه نه ط نا ا آ
 ه ه ه ه ه ط ه ه ک ک ک
 نوم نه نه نه ط ریر نا نوم

نمان اول در مبادی که رانے اول یکم است

[illegible]

ا ا ا نه ر نه ط نه نا نه نا ا نوم ام
ب ب ب ک ب ه ا ط م ب هم ا و ه م ا ر
و ناهار باقیه را کنیز را که می رسد بر سر قیاس باید کرد مگر او حاضر نمی شود

ترجمه نیکو یافته و را که با هر یک از او راقی باطل بنظر اندازد و نیز بهین
کوائف انرا بر راکنبر دوم بهر راک که را میگوید و چهار تن از سر دهنو
و آن کومل باشد و نیز راکب و کند مار و نکلهاد کومل بود و کا هر کند مار تور هم
و آید و سر مد هم و خیم سه است راکنبر سوم بهر راک که را میگوید که
سپنور باشد سر خیم باد و سر راکب بسیار و کند مار و سر دهنو اندازد
و تور راکب بسیار کند مار دهنو و نکلهاد کومل است چهارم راکنبر
بود که نیز سپنور است با سر مار کومل و خیم باد و کند مار بسیار و نیز
اندا و راکب با سر مار که تور شود و بسیار کرد و خیم راکنبر بهر راک که را
و آید کومل باشد و سر باد نیز مد هم است و بسیار راکب و اندازد نکلهاد
کا هر خیم و کا هر کند مار مد هم بود راکنبر بهر راک که را میگوید که نیز بهین
سر مار کومل بودند و بر خیم سه خیم سر مد هم و خیم و باد و سر دهنو بسیار
و اندازد خیم است و کند مار و نکلهاد و سر نیز حکم اندا و اندازد راکنبر
نوزده درخت کومل با سر مار سه تن خود کند مار که را میگوید

نجم انتر که مباد باشد و سرده بیوت بناس عینر انباد که نماز نک راکت
در او تمام باشد بناسیم راکت در سر که مباد در اندهم است و مباد در نجم
و انباد در کتند مار و رکهب و نکها و باشد و سر نجم و مد هم سده و باقر سر انتر
کومل باشد و تها تها لمر تها تها در باشد چهارم که مباد و نجم باشد
و مباد در نکها و انباد در کتند مار و دهیوت و مد هم و رکهب مد و کار
و کتند مار کومل دهیوت و نکها و در رکهب نیز کومل باشد باقر سر سده
نجم سکه که نیز سر باقر نجم سده مار سده باشند بیکر سر باقر دهیوت بود
و مباد در نکها و بقوی کتند مار و انباد در نجم و مد هم و نجم سده که مباد در
نجم و سر مباد در اندهم و انباد در نکها و در رکهب کتند مار و دهیوت کومل مد و کار
انباد در نکها که هرچ و نجم سده است در او راکت در سده و راک که اول است
معه روپ و نماز که راکت راکت در سده و راک که اول در باب الحال
راکتی مار باقیه راکت که در مع احوال نوشته مرآة
مد هم است و مباد در او نجم و انباد در دهیوت و رکهب و در نجم

و رکب کومل و کندار و نور مدیم سده و نور نیز در کار باشد و دهبوت نکند
 و نور در آن باید گرفت و ثباتش همچو ثباته مند و مار و باشد بیست
 جوف و حکات نکند و ثباتش همانست که نکند سر با در آن دهبوت
 نجم و سبب و کندار مدیم و نکند و انبساط باشد و نجم سده رکب کومل
 و مدیم سده نیز نور باشد و نکند و نورست چهارم نجم که سر با و نیز سر نجم باشد و نیز
 دهبوت و انبساط کندار و کهرم سده و رکب کومل و کندار نور و مدیم نور
 و نکند و نور باشد و ثباتش مثل ثباته لست و مار و ابو و نجم و سبب
 ثباته است نیز ثباته مار و ابو و سر با و نکند و سبب و کندار و انبساط
 سر نجم و سر دهبوت باشد رکب کومل و کندار نور و مدیم نور
 نجم سده و دهبوت و نکند و سر نور و در آن کینه ششم مار و انبساط
 دهبوت و سبب و انبساط کندار و انبساط و سر رکب و مدیم باشد و نکند
 مد و کار و سر نجم را بعضی در آن کینه است رکب کومل و کندار
 مدیم و دهبوت و نکند و نورست و ثباتش همچو ثباته مند و مار باشد

همه را کنیز سر را که که چو در پادشاه شده رو ب و احوال سر را بنوشته اند
سر را و بنشیند مار و میباید در اندام و انبیا در سر نخ و دهبوت و غی و د
سر را که ب کومل و کند مار و بنور و مد هم سده و بنور و در کار باشد و دهبوت
نگها و بنور و که هم و خیم سده بود در بر راکینه و شها شها و همچو شها شها
سیم راکینه راک که که که سر را در انبیا در سر نخ و دهبوت و انبیا و کند مار
و که ب و نگها و دغب و شها شها و سر را که ب کومل و کند مار و مد هم دهبوت و نگها
بنور و در بر راکینه و شها شها و همچو شها شها مار و باشد چهارم و که که که
که ب باشد و میباید در سر نخ و انبیا و کند مار و دهبوت و نگها و بود
که ب کومل و کند مار و مد هم و نگها و بنور باشد و شها شها و همچو شها شها
خیم و دهبوت و که ب در انبیا در سر نخ و دهبوت و کند مار و کند مار
و مد هم و نگها و انبیا و که هم و خیم سده است و کند مار و مد هم و نگها و بود
و شها شها و همچو شها شها و شها سر را و که ب و دهبوت و در خواهد و نور و خن
بعل آنز و که هر سر و دهبوت و سر را و که ب و دهبوت و در خواهد و نور و خن

سر بادیش کند بار باشد و سبب و سر نخ و دست و نکما و و خا انا ویش باشند
 رکب کول و سوار نخ با فر سر با نشیور و شانه اش همچو شانه جت باشد
 و سر مدیم و پنجم سده بودند و شانه اش همچو شانه کانرا باشد و سر را کنی
 سر بادیش پنجم سده و سبب ویش و سبب بود و انا و رکب و مدیم و نکما و
 و سر رکب تور و کند و ریش نور تم که بر فصل باشد از سده مدیم بلکه کول مدیم
 و سر کند و رار و کنی با کو بند مخفی که هماسده و دیگر سده فرو در را
 و سده بعضی سر با کمر میبند و در هماسده همه سر با سر بنا خود تمام و کمال فایم باشد
 استادانک و کانرا را در هماسده میشد احوال لاکه کند و سده نظر میزند
 اگر بخوض طبع میند و در آید مدیم سده و تور تر نیز موجود بود و سر پنجم سده و سر سده
 و نکما و نیز تور باشد در و عمل معلوم شود و ران نیز را کنی سر سده
 و سده بعضی کول و بر خنور سده و سر مدیم و پنجم سده و رکب تور و نکما و کول

دسربادش پنجم و سربادش دهم و اسامی آنها و بود و ششانه ایچ شانه می باشد
چهارم سربادش پنجم و سربادش دهم و انبار در کعب و نکما و سربادش
سده و کعب نور نکما و کومل و و ششانه ای را کنه مثل سده باشد
پنجم خاوت سربادش نکما و سربادش دهم و انبار در کعب بود و کهرم و پنجم
سده است نکما و کومل و کعب نور و دهم نیز سده باشد و ششانه ایچ شانه
ششم سربادش نکما و سربادش دهم و انبار در کعب و دهم
و سربادش پنجم و نکما و کومل و کعب نور و دهم و ششانه
اینهم ششانه بند رنج است لکن باضافه سربادش دهم و ششانه ایچ شانه
که کعب باشد سربادش دهم و سربادش دهم و دهم و نکما و دهم
سده دهم سربادش کهرم و پنجم سده و ششانه ایچ شانه ایچ شانه
سربادش دهم بود سربادش نکما و سربادش دهم و انبار و پنجم
سربادش کعب و دهم و دهم و نکما و نور و کهرم و پنجم سده و ششانه
ایچ شانه ایچ شانه ایچ شانه که سربادش دهم و سربادش دهم

وانباد نکند و شود و سرخیم سده و کند و تور و مد هم نشسته و تور نیز باید و شود
و نکند و تور و رکب بکار است و اول با و شانه این چو شانه هم باشد
نجم سار که سر باد نیز نجم و میاد کند و انباد نکند و بود که هم و نجم سده
رکب و کند و رود هیوت و نکند و تور با و مد هم سده و تور سده و رکب
در بر راک و شانه این شانه که ارا باشد اسم این سر باد و بر کند
و میاد در مد هم و انباد در نجم و رکب و د هیوت و نکند و غی باشد که رکب
و کند و مد هم و د هیوت و نکند و نیز تور و نجم و که هم که سده شانه
چو شانه کلی است و هو با را بر کنی سم نت راک نماید و سرخیم با و
و میاد در رکب و انباد در د هیوت و نکند و سار رکب کند و مد هم و د هیوت
و نکند و تور که هم و نجم سده با و شانه این چو شانه این شانه نام شد را
اصل سیم و رخم الالب یعنی برداشتن و کرد این سروراک و ارا کا و ذکر
و آلا رکب کا و د هیوت و کات فکرا که سار فکرا شد می کند و
شماره فصل اول در بیان وف الالب که در احوال

میچ باشد و آنچه در فم فرود اند و بعضی در کب اول خوانده ایم نامیم نه
چهارم در پنجم نه و در کب چو قدرت تنوم دانه قوم و تنه
نه نه در از این قبیل بار لفظ کب میباشند و بجای سر با کب
میرانند چه که در سرم آلاب نمیتواند که وجهه اینست که در سرم سر را اجنبست
و در آلاب سر را با سرم و کلمه مر باشد از این جهت این حرف را در آلاب
مقرر کرده اند و الله عالم فصل هیم در چهار مقام آلاب و شناختن چهار استنها
آلاب استنها پنجم همزه و سکون شیر هله و ناز فوفای ثقیله مدوده و توبع حار و
مکاف باشد و لایست که استنها اول را با در گویند هریم استنها را میباد
سیم استنها را بنا در چهارم استنها را بنا در خوانند و لایستنها چهارم
استنها را که هریم است چاکه از این بنا در بر سر راک بحال خود نخواهد ماند
و رجوع بر راک و بگر خواهد نمود چنانچه در سر او میباشند سر را فرود گذشت و
این سر را در آلاب و در کب و در هر دو خیال و غیبه عمل باید نمود و باید دانست
که سر با در بر راک است و میباد که مقابل آن سر از این سر راک است و میباد

و انباده بر آنست که از آمدن او را کجلا کرد و از آمدن بباد بر سر را کجلا نمود
 پس باید که چنانچه شروع آلاب از هر را کنند از باد بر سر او حاد در آن را کجلا و بکند
 ایر را سنجی را اول گویند و سنجی را پنجم پس جمله و نون منونه و جیم هم خفیه ممدوده
 در ده جمله بختم است و او آغاز باشد و در مرتبه دوم از که بر هر همه بر آید کرده
 و نظر بر مباد و داشته بباد بر سر است باز از که بر آید و ایر را سنجی را هم گویند
 سیم مرتبه از که بر باز باد و باز مباد و باز از انباده و از انراک بر که بر بالا بعینه
 بکبر و پ از انراک خوف نموده باز که بر بیایند ایر را سنجی را پنجم و چهارم مرتبه از
 شیب هم بالا رفته تا که بکشد و روزنگ و صورت را ک در دفتر داشته
 و سه مرتبه بر که بر آمد و رفت نموده بار چهارم و خول را ک بر که بر بیاید
 ایر را سنجی را چهارم است پس در جمیع آلاب کرد بد و ایر چهار وجهه نخواهد بود و بنابر
 ایر و جوه از آلاب را ک البت است چنانچه در فصل آید و مراد را ک است
 بر این جمله ممدوده و کاف هم خفیه موقوف و همزه ممدوده و بکلام و سکون
 بر هر چه و نماید بعینه باراک بجد باشد ان شاء الله تعالی فصل پنجم در تفصیل آلاب

[illegible]

اول انبیت دوم حادث ششم کتب چهارم انبیت ششم اندوت
 ششم پوزو انبیت هفتم از انبیت ششم رت هاست ششم دور انبیت
 دهم اسحت یازدهم سانت دوازدهم زب سیزدهم کرس چهاردهم کبر شتر
 پانزدهم شویو پنجاه و دوم اگر سو پنجاه و دوم کوز بر پنجاه و دوم هشت نود و دوم
 هجدهم دال بیست و دوم سده دال بیست و دوم مدراو ایر کلها در ساد بر و عظم
 اول انبیت بفتح اول و سکون نو و بار بحر خفیفه با فروع و ف و کات کات کات
 بیک ضرب سر بر ایند کرده در ارده چند سر در میان ماسر ادا نموده سر آخر را
 ظاهر سانه هفتم حادث کلمه بجهیم ناز خفیفه مدوده و فتح و او و تار فوقانی خفیفه
 با فروع و ف و کات کات کات که بر عکس انبیت می شود ششم کتب بفتح کات و تار
 خفیفه و نو منونه و فتح با بحر خفیفه و تار فوقانی خفیفه باشد که بر یک است
 یک سر بر زشرا د اشود چهارم است همنه مدوده و فتح و او و تار کات که
 بیک ضرب هر سر متصل ظاهر نموده و طر زو اخر لاکه در بین هر یک ضرب سر
 از سر سر بر صد ابرارند همنه مضموم و تار فوقانی خفیفه

در این مصلحت مدوده و با مفتوح و نا آلت که بر عکس ردایت ^{۱۱} است
 بهمه مفتوح و نشسته و ضم و الخفیه و او مجهول و فتح لام و نار فوقانی خفیه ^{۱۲} است
 که بظاهر ساختن یک سر در سر بعد از افتد ^{۱۳} و در این بضم نار بحر خفیه و او
 و او و الخفیه موقوف بر و همه مدوده و فتح و نا آلت که در یک ضرب نیز
 در سر او از بعد آلت ^{۱۴} است و با یک سر بحر خفیه و او متصله و نار فوقانی
 و با بحر خفیه مدوده و فتح و نا آلت که یک سر در بار ظاهر شد ^{۱۵} هم
 و در این بدل خفیه مضموم و او و او مدوده با ف و ف و کاف ^{۱۶} است
 که بدو ضرب مختلف یک سر در نه او چار شود ^{۱۷} و هم ^{۱۸} است بهمه و سکون است
 مصلحت و نار فوقانی نقیده و نار بحر معنی لکه یک سر در مختلف هم ^{۱۹} است
 یا ^{۲۰} و هم ^{۲۱} است برین مصلحت مدوده و نشسته و نار فوقانی آلت ناکه صدای
 سر اول تمام شود و دیگر ظاهر نشود ^{۲۲} و از ^{۲۳} هم ^{۲۴} است یک سر فوقانی خفیه و او متصله
 و با بحر خفیه لکه از یک سر متعدد و سر بعد از افتد برین سرعت که چهارم حصه ^{۲۵} است
 و در ^{۲۶} حاصل باشد ^{۲۷} است یک کاف بحر نقیده و سکون را و در بحر معنی لکه ^{۲۸} است

بعضی آنکه بیک ضرب هر هفت سر ظاهر شد چهاردهم ^{۱۳} او که سر هفده مضوم دوا
 باقره و ف و کات ف که بر عکس کبرش باشد باز دهم ^{۱۵} مضوم ف و کات ف و کات ف و کات ف
 و سر هفده مضوم دوا و تا فوقه فای نقبه مدوده و تا لکه از استنهاست با سر هفده
 باز استنهاست ^{۱۶} دهم ^{۱۴} با ف مضوم و کاف ف مضوم و راس کبر ف
 و ف و کات ف که بر عکس مضوم بود ^{۱۷} دهم ^{۱۵} با ف مضوم و کاف ف مضوم و راس کبر ف
 و تا فوقه فای مضوم و راس کبر و با سر و ف آنست که سنجی که اچهر خوانده میشود
^{۱۸} دهم ^{۱۶} با ف مضوم و کاف ف مضوم و راس کبر ف و تا لکه از سر هفده است کرده با سر هفده
^{۱۹} دهم ^{۱۷} با ف مضوم و کاف ف مضوم و راس کبر ف و تا لکه از سر هفده است کرده با سر هفده
 کشیده است و در هر هفده ^{۲۰} دهم ^{۱۸} با ف مضوم و کاف ف مضوم و راس کبر ف و تا لکه از سر هفده است کرده با سر هفده
^{۲۱} دهم ^{۱۹} با ف مضوم و کاف ف مضوم و راس کبر ف و تا لکه از سر هفده است کرده با سر هفده
^{۲۲} دهم ^{۲۰} با ف مضوم و کاف ف مضوم و راس کبر ف و تا لکه از سر هفده است کرده با سر هفده
 و در هر هفده ^{۲۳} دهم ^{۲۱} با ف مضوم و کاف ف مضوم و راس کبر ف و تا لکه از سر هفده است کرده با سر هفده

در غیر نو و بعد از کوبند با نج فست اول چهار کلمه در هر جمله و جمیع غیر تقبله مدوده
و کاف ناز خفیفه مدوده و را از کور و باره و ف دویم او کار بفتح نه
و لوسم و و او با ف و ف و کات مخفی استیم رجب بفتح را و لوسم و
و جمیع غیر خفیفه و کاف ناز بر سائر کلمات بفتح را و در هر جمله مفتوم و کاف ناز
نجیم سواک بفتح با غیر تقبله مدوده و و او مفتوم و کاف ناز بر چهار کلمه
و کات مخفی است که هر سه وضع لکن باشد در آن نمودار کرد و هر که او را
بشنود گوید که این وضع فلا شخص است و در هر کاف و کات مخفی است
که وضع نواز خود پیدا کند بکسر وضع بهتر باشد تا شنوندگان از و محظوظ
بجوف مخفی است که در کوبند که سر و غره نه و الفاظ بوضاحت ادا شده
بجاء کاف و ف و کات مخفی است که این چهار صفت هم در و باشد
و هم ساء را انواع دارد و دیگر در شرم کوبند که م کاتب اول با کمال بیابان
و لام و فتح کاف ناز خفیفه و لام است که خود خوب کوبد و هم کات بفتح خوب
بشد که کلمه با بر موصده خفیفه و فتح را و لوسم و و او مفتوم و لام است که هر که او را

خوب گوید و تنها خوب گوید و جمل بفتح جم تاز خفیفه و میم مفتوحه و لام الت که خود
 خوب گوید و هملا برادرانم خوب گوید و کسر با کسر کاف بجر خفیفه و بار مروف و
 رار متصله و بار موحده مدوده و الت که این جمیع صفا مذکوره در و با این مسموم
 کسر با کوبه گویند و حیر گویند و در عالم بسیار نادرست فصل سوم در تفصیل
 گویند و بیا و ای کار بفتح و او مدوده و کسر کاف تاز خفیفه و بار مروف و کاف
 و رار موقوفه و چه نسبه و ای کار الت که واک بمنزله نحر و که بمنزله سر کج این در حیر
 داشته یا یعنی و مات و مات بدل ثقیله مدوده مفتوح و نا و مات بفتح میم مدوده
 و تا خفیفه هر را انضیفند و در کتب و راک و نال و قوف نام بود و ز و و که
 کسر با کوبه رار متصله و ال خفیفه مضموم و او و کاف بجر منفله بود یعنی با عیب و کسب
 خصوصیت نداشته باشد صاف در هر سه است با جوف و کات مکاره کلا و
 و همه حکم کار خوب بدانند این جنس را ام و ای کار گویند بضم بزه و بفتح تاز خفیفه
 و میم متصله مضموم و و کات مذکوره و این نیز در کونست یا آنکه در سر و او و
 مروف و کات مکه یا یعنی کسر با کوبه نحر کم از او ای کار مدیم گویند مروف و کات

وکی که نمیخوب بر منمویا در بخت و مات در آن باشد یعنی سرانگه و الی کلام
بفهم نمره و دال ثقیله شده و میم گویند و کی که در بیج بارک را خوب انداخته اند
بفهم کاف بحر خفیفه و نون مفتوحه و دال ثقیله مفتوحه و راو با بر بحر خفیفه گویند بهتر کاین
النه که سرش و جات و بات و التکار و راک الیک بها کائنات و کر باک
و ابانک بحر و ف و کات مکرر را بوجه حسن بدانند ری و تال بسیار فادرا
و کک یا را و آلاب از هر چه تواند کرد و در هر سه استهسا را با و سه چهارم
و بسیار خوشبار بود در عمل ماند و هبته در تحصیل علم باشد انقدر لجه بحر و ف و
کات مکرر هر که داشته باشد الا اتم کاین گویند هر که از این لجه کلم داشته
مدیم کاین گویند و آنکه از این نمره مکرر مکرر داشته باشد الا او هم کاین جو
و دیگر کی که ناسر بادری و الی یعنی دم الی بونیک بفهم ناسر بحر خفیفه و او و بفهم
بنا نختانی و نون مفتوحه و کاف بحر خفیفه خوانند و آواز او شیرین و بلند باشد
که با و کاف بحر ثقیله مدوده مفتوح و دال خفیفه و فیم کاف ناسر خفیفه و الی
که ناسر بفهم دال و کولر او شیرین و ملائم بود الا دل نمره و دال ثقیله مفتوحه

دلام نیز گویند و در سندر است و بده است و خوب نیز تواند خواند و مشترک بفهمیم
 و سیر محمده موقوف و فتح را و کاف ناز خفیفه است که نامر شود و او است و باشد و آواز
 سخن و بلند و خشک بود و فصل هفتم در عیب کای و نسبت پنجم است اول است
 بفهم سیر محمده و او را خفیفه مگو و سیر محمده ساکن و ناز فوفای خفیفه لکه اچهر را و در
 خائیده بخواند و در هشت بفهم همه و او را نقیده و را بر مگو و با فرفوف و کاف
 انکه در آواز رسیده و به نسبت سیمت کار بکمر سیر محمده و با بر مجهول و ناز فوفای
 با فرفوف و کاف که بود که هر ساعت دم را بالا کشیده آواز را در
 چهارم میباید بفهم با بر نقیده و با بر مجهول بفهم ناز فوفای موقوفه لکه و نسبت
 در دل دشت و و اجماع و پنجم نسبت بفهم سیر محمده و کاف ناز خفیفه
 و ناز فوفای انکه با ضبط است و گویند نسبت بفهم کاف ناز خفیفه و گویند
 و با بر خفیفه مفتوح و ناز موقوف انکه کلر او را اختیار از کند و کاف ناز
 خفیفه و را بر مگو و و بلام مگو و با بر موقوف انکه همیشه بالا کرده سر و در
 کاف ناز خفیفه مفتوح و با بر مجهول و دلام موقوف انکه سر را از حد نهاده کند و بلام

۹ کاف بفتح کاف نازیر مدوده و کاف بحر موقوف آنکه آواز او مثل زام در هر دو
 ۱۰ نال کسر نازیر مدوده و فتح نازیر مدوده و لام موقوف آنکه در هر دو و قوت بلند است
 ۱۱ با دو هم همویک بحجم بحر ثقیله مفتوح و ضم کو و او و بار بحر خفیه و کاف نازیر موقوف
 آنکه وقف سر و در که بار مکرور و بار این ده تمد و رو بداند ۱۲ و کسر مکرور
 و کاف نازیر شده و رار مکرور و بار موقوف لکه و نه را و قسم و و کلمه کند ۱۳
 بفتح بار بحر خفیه و رار متصله و سیر مهمله مدوده مفتوح و کسر او و بار موقوف آنکه
 وقف سر و و نه را و بار این ده و الد ۱۴ نمیکند بفتح کو و کسریم و بار موقوف
 و لام مفتوح و کاف نازیر خفیه موقوف انباشته و وقف سر و در که و جهنم را و این باشد
 ۱۵ با دو هم اسر بفتح همزه و بار بحر خفیه و ضم سیر مهمله و رار مدوده مفتوح آنکه گویند
 که بغیر از کسبت بحر و ف و کات مکات فقط از سر مکرور ۱۶ او بکسبت هم
 و و ال خفیه و بار موحده و کاف نازیر خفیه مفتوح و نازیر خفیه موقوف آنکه در هر دو
 ۱۷ اچهر یعنی لفظاً ظاهر شوند ۱۸ است بهر بحر و ف و کات مکات و کسر نازیر
 ثقیله و رار و سیر مکرور نازیر ثقیله موقوف آنکه هر سه استوار شده تواند

که ناسک بهمه مفتوح و سکو که اول و ناسر مدوده مفتوحه و بفتح سیر سحر و کاف ناسر
 موقوف آلت که سرود و برین کند ^{۱۹} و بفتح دال خفیه و میم مفتوح که ناسر
 آنکه دل او در جابر و کبر مشغول باشد و سرود کند ^{۲۰} چاک بفتح هم و کبر مدوده
 و لام مفتوح و کاف ناسر موقوف آنکه وقت سرود دست بآب سار بخاند
^{۲۱} و دل برال خفیه و او مفتوح و لام آنکه در خواند سر بخاند ^{۲۲}
 ایک درت بهمه مکتور و بار مجبور و کاف ناسر موقوف و دال و راکر مکتور
 و باقر حروف و حکات مکتور آنکه در وقت سرود نظر بر کاف مقرر کرده بخواند
^{۲۳} ارد هم کاه بهمه و راکر موقوف و ضم دال ثقیله و او و کاف ناسر
 مدوده و کسر میم و بار سرود آنکه در وقت سرود روی جنب است و دال
^{۲۴} بهل کل بجا بفتح ثقیله مفتوح و لام و فتح کاف ناسر خفیه و لام
 آنکه در وقت سرود رخسار بار خود را بر باد و فریاد کند ^{۲۵} و بفتح بار
 و دال خفیه مفتوح و بار موحده موقوفه الا کویند که نام راک و مال اندازد
 سرود کند و الله عالم بالصواب و اقام کند حروف و کاف

که نصف است قدیم از تصانیف موسیقی که الا بر سباده بهیچ حرف و کاف
نیز گویند و اگر هر نوع است که غیر سه در و آلاب فریافت و دیگر ثقیله نال
و مثل بر طاق است که لاله انرا مارک گویند و در هم دلیس مارک بخند گویند و
که اقامت بر چند وضعت و آنچه بر باشند گشت بفتح سین مهمله و با بر مفتوح و ممتونه
و سین مهمله موقوفه و با فخر حرف و کات مخداه مشهور است در این مختصر نویسنده
چهارم اجماع ثقیله مصمم و دوا و حرف و میم مفتوح و را بر مدوده آنکه در
نیم نال باشد و در سوره بکاف بنضم سین مهمله و دوا و حرف و را بر مفتوح و جم
خفیفه سکو بکسر ما بر خفیفه و را بر مهمله و کاف ناز بر مدوده و سین میخمه موقوفه آنکه
در این چند بکسر جم و خفیفه و ممتونه و دال خفیفه موقوف و ما و سر ما بر خوب و
اکثرات اچهر و سر کلمه ده فی و اکار در آلبا باشد که این طرز را برهما
از سبام بد گرفته است و از برهما در مافه در بر گشت را با کسر نغمه کاف و
و نو و ما ترا حرف و کات مخداه و سر دنا وخته بر سبده کات و دال
بشر و نا و گنی و چند و در هر نو و در دخیل مخم اکب اند و دلیس نیز یکد مهمله

منکر که بفتح کاف ناز خفیه و از ریشه موقوفه و کاف حیر انقل و بار مکر بفتح مکر
 و کاف حیر موقوف و دال خفیه موقوف و قبل دال انقل و خیال هر ملک و شبهه و غای که حاجت
 باید دالت و هر یک در لب لباب کتب است غیر بر اینها کامفر بود و از پنج گونه باشد
 یکی با پنج مصرعه در نیم یا چهار مصرعه استیم باب مصرعه چهارم با هر مصرعه شش را یک مصرعه
 و هر مصرعه را نام و در لب جد است در مصرعه را اد که پنجه مصرعه و دال خفیه
 و کاف حیر را مدوده و ناز موقوف نامند که در عرف سنه شهر در نیم را میگویند
 بهیم مکر و بار موقوف و لام مدوده و بار حیر و کاف ناز موقوفه استیم را از پنج و
 هفت کات قرآن در چهارم به یک یا ناز ریشه مصرعه و او مجهول و کاف حیر و شش را اهور
 و در اصطلاح دیگر مصرعه اول را دالت و مات غیر گویند و وجهه ششم و هر یک در نیم
 فایم در از خارج و شش کتبت چه و هنوز عبارت از قطب باشد اینها و هر یک نام باشد
 و مصرعه اول شش قطب بود که از خارج خود کتبت نمیکند و دیگر مصرعه بر یک مصرعه
 که در شش استاره که کرد آنک نام یافته اند که در قطب است و چهار که در
 و در هر یک با چهار مصرعه است در مصرعه را اد که پنجه مصرعه و دال خفیه

جایز باشد چنانچه اظهار را که در مصره ^۱میم از سر ^۲میم شروع شود و مصره ^۳سیم از سر ^۴سیم
او چار و الله و کاه لب باد بر سبب دروغی از سر و یکیم او چار باید و مصره ^۵سیم چهارم از سر
و همفهم قرار کرده اند و نیز از سر ^۶سیم که ثبیب عبارت از آنست اصل ^۷نجم در تال او بیاید
بحروف و حركات که قوانین و سنگت و نیت چهارمین فرین از همه دراز بود و خلاصه
فرین که در این مختصر نوشته می آید اگر اقام تال بسیارست لافچه معمول است که در آن
کبت و همه و دهرید و چند و س و سه و م و مک و ه و ی و خیال و قول و
فارس و خیر اباد و ر و جنگی کج در یازده تال است و دیگر تال از بسکه دراز اند ^۸شود
دهرید و غی؟ باستعمال می آیند و نه در رقص بر نقه میرا که هیچ یک از آنها جا آورده
زیب نمیدهد پس ذکر آنها در اینجا ضرور نبود مگر اینجا که جمیع تال ها که دانستید در این
بر ضرورت نوشته می آید بر ضمیر صاحب لافچه نمایند که اصل تال کمال است و در حقیقت
تال و کال یک است چه کت و سک و تال و کال گویند و در سر و در و کال و فو انصر و در
رقص و کات و سنگت و یه عالمی از فرقیه میکنند پس در جمیع اشعار ^۹نظم که در همه
متن تال موجود است و کت آفتاب و مشاب و دیگر شماره ^{۱۰}مواظف تال

و در نه هب بند یا عمر بر جهه که از یک طشت یعنی بعد از صد سال بر جهه دیگر پیدا شود
 این نیز تبار است و لیکن و نه نیز تبار ادا می شود و تا زاده شد بر آن یکسره با غر خفیه
 و را بر مدوده و لو مو قوفه بمعنی حرم یا اول کال و دوم مارک شوم که با چهارم یک
 پنجم که ششم جات همقم کلا ششم یا هشتم جات و نهم بر سار کال
 یکاف نازیر مدوده و لام مو قوفه آنکه ناشی درجه سکونش محو است چنانچه درجه همقم
 که آنست محو می شود درجه اول فرضاً اگر صد بر ک ط را یکجانه و بالا کرده بیک مرتبه
 سوراخ کند از زمانه را که صد یک سوراخ شده صد حصه خسته را سوراخ شده
 برک اول را که صد حصه است آنرا چهل یک مرتبه هم نقیده و سکون خوانند و دریم آن
 لو بلام مفتوح و و او سکون و سیم آنرا کاشته با یکاف نازیر خفیه مدوده و سیم بخوبی
 و نازیر فوقانی افضل مدوده چهار شش را نیم یکم پنجم تو که سیم و بار مجرول و کاف بر
 موقوف خوانند پنجم کلا یکاف نازیر خفیه مفتوح و لام مدوده بود سیم
 پنجم نازیر فوقانی خفیه و کسر را بر میده و سکون نازیر فوقانی مثله پنجم از آن که گویند و را
 سیم جز را یک لو گویند و مدت است لو یک کاشته ها شود و سیم کاشته ها

[illegible]

انفعالات و لغوات مال بهمه ترا تا آخره معمول است چنانچه ۹ ف که در وقت
 هند یا آنست که بمعنی فرو شدن است واجب کتابت ۶ مه ۹ ف مفر و که یک است
 خوانده شود خلا بفتح خلا بضم خلا بکسر بقول مصنف تحفته الهند باعتبار جهت بود که
 مقدار را تا در بعضی ضرب که مثل مقدار سکون مابین ۹ که بتبصر آنست
 صحیح البه فله است اما مقدار که را اندر باشد در آمدت پنج ۹ ف تواند ادا داد
 چنانکه چه ت ت پ و امثال او و دوم مارک و آنچه در نوع است
 اول از یک تا بود و دوم دو مار باشد و ششم چهار مار تا و چهارم یک
 بود و ششم که را ملفا از بهاد و بعضی کات و سکنات که در یه و مال ادا شوند
 و آنچه در کونه است و در رقص سلیب کفار آید چهارم آنکه و آنچه اند
 لمر و درت و لکه و غیره که مکرر گشت میجر که و آنچه چهارم اول است
 بفتح سیر مملو و میم موقوف و سم آنست که در کتب احرار است ۹ ف و در مال
 و سارنده و در یک وقت برابر مقدار ششم است بفتح همزه و نادر فوقانی مکرر
 یازده و نادر خفیه موقوفه آنست که اول ۹ ف گشت ادا شود و ششم در سر آید

باندک فاصله ششم انا که است بفتح همزه و نون مدوده و کاف بحج نقیله مدو
و ناز خفیفه موقوفه آنست که اول از نال است انموده گشت ادا نماید چهارم بهم
بسم نبر کو بند بکسر با بر موصده خفیفه و کاف ناز بر نقیله مقوم و بهم منقلبه
که نال بنال دیگر مخلوط شود ششم در بیجا جات بحر و ف و ه کات که ادا
هست نوع است اول آنکه لکه بیک و ف ادا شود مثل چهارم بم مدو و ف
و سیم به و ف مثل کتا و چهارم به و ف مثل تک و غیم
به پنج و ف مثل تک و سیم به س و ف نک نک و به هم
به هفت و ف تک تک نک و هشتم به و ف ادا شود مثل
نک نک نک ابرار مخصوص لکن تفاوت اینها با سایر منفرقه
بنا نموده و الا هائیکه است که در کمال اصیل خود ادا میشود و تفاوت
کردن بیت بعمل ظاهر است به هم کلا بفتح کاف ناز بر خفیفه و لام مدوده است
که از و کات هر دو در نال توقف دهند هم به و نون مدو و ف
توقف که مابین فرغ نال واقع میشود و الا به نامند اول در و ف و و

مخفی است در جلد دومیم مد که مرتبه اوسط بلینت بکسر بار موصده خفیفه و
 فم لام و نه مغنونه بایر خفیفه مفنوم و ناز فوقانی موقوف آلت که در جندار اسکندانه
 و نهیم حب بقم جیم ناز خفیفه و ناز فوقانی موقوف بمغز انکه نوقر که لایله قرار د
 از اجب کوبنده و آنچه قلسم اول سابعین مهله مفنوم و میم مدوده بمغز انکه اول و
 اخ وسط اولی بار با خلاء و رت خلاء مدده خلاء ببت هریم سر و نوکتا بقم سیر مهله
 و ضم را و او دم و ف و ناز فوقانی مفنوم و او ساکن و کاف ناز خفیفه و ناز فوقانی ^{محدوده}
 مفنومین انکه در اول او درت باشد و آخر مدده بود با لکه اول مدده و اخ طینت با
 و بمغز انکه سر و نو در بار کوبنده طایفه دریا آلت که ابتدا را او کم و آنها را نو با
 اس اول و ف کم و اخ بسیار است و لهذا سر و نوکتا نامیده آید سیم م و نکا
 بکسر میم و را و مهله ساکن و دال مهله خفیفه مفنوم و نه مغنونه شده و کاف بجر خفیفه ^{محدوده}
 بقم انکه اول او اخ درت باشد و در میان مدده و در میان ما اول او اخ مدده ببت بود
 جیم و نک جام مکسا سار حمر اول مفنوم و نای مکور و ما موقوف و لام و کاف
 مدوده انکه اول او اخ و عکس م و نکا باشد مثل مورصه که در میان آلت است و

نجم کو بجای بفتح کاف بحر خفیفه و و او م و ف و بضم با بحر خفیفه و جیم بحر ثقیله
 اتمه اولده و آخر طست و در وسط درت بود چتر دم کاو بادیم بر ستار
 بحر و ف و کات فخر اتمه بر انکحیر صور مختلفه باشد مثل ث درت بر ام لکه و کر
 بت چند است بعد از آنکه ممکن باشد ان اجرا را جمع نموده شروع در پرستار
 و پرستار نال از یکدیگر است در اینجا با خضار انجامید در اینجا و قی یازده نال
 و قویا هر از ده نال که بالفعل درین زمانه مشهور است و مع و ف اند چنانچه بعضی از یک ضربه
 و بعضی در ضربه و بعضی / ضربه و بعضی چهار و پنج ضربه متواتر است



وحي كشف القبور

يا حميدُ الفعَّالُ دُمُ الْمَسِّ عَلَى جَمِيعِ خَلْقِهِ بِلُطْفِهِ يَا حَمِيدُ
بَابُكَ رِسْتِ وَبِنِجْمِهِ ارْ بَارِخَوَانْدِ و درود اول و آخر بار خواند بعد
از نوبت قیامه بدل می شود بخوند و در اول و بطور مراقبه بشنید حال
قبر مختلف گردد فقط
برای هر مرض خاص

یا حی یا قیوم و ملکه و بقایه یا حی یا قیوم
بر طرف جنبه از شک و محذور و نشسته بر لبش را خور و در وقت چهار
بغضه برای جمیع مرض و اسباب کافیه است باینکه چهل روز بلا ناخن بخورد
فقط
برای هر مرض خاص

بسم الله الذي لا يضره ما اسم شيء في الارض ولا في السماء و بسم الله
لا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم این دعا را شام و صبح بخواند
سه بار بخواند تا ناخن نخورد و خود بخورد باینکه اول و آخر درود بارده بار
خواند برای هر مرض خاص

